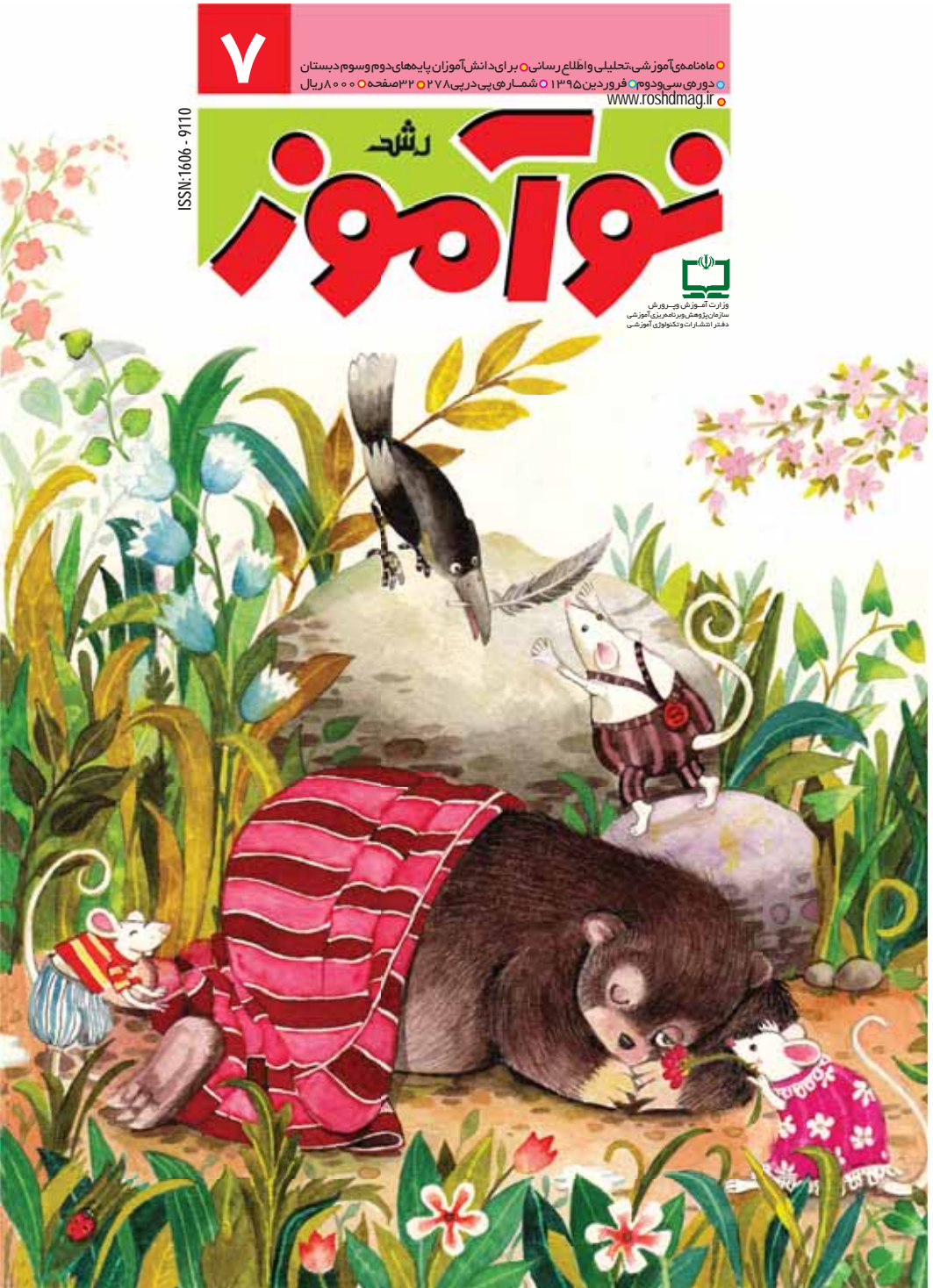


نواموز

رشد



وزارت آموزش، پرورش
 سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
 دفتر نشریات و تکنولوژی آموزشی





وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

- ♦ ماهنامه‌ی آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
- ♦ برای دانش آموزان پایه های دوم و سوم دبستان
- ♦ دوره‌ی سی و دوم ♦ فروردین ۱۳۹۵ ♦ شماره‌ی بی‌دری ۲۷۸
- ♦ مدیرمسئول: محمّد ناصری
- ♦ سردبیر: افسانه موسوی گرمارودی
- ♦ مدیر داخلی: زهرا اسلامی
- ♦ طراح گرافیک: فریبا بندی
- ♦ عکاس: اعظم لاریجانی



♦ شورای برنامه ریزی:

محمد راستی، شهرام شفیعی، دکتر مهدی دوانی،
محمد کرام الدینی، محبت‌اله همتی

♦ نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۶۶

♦ صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۶۵۸۱

♦ تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۳۳۱ - ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸

♦ وبگاه: www.roshdmag.ir

♦ پیام‌نگار: noamooz@roshdmag.ir

♦ خوانندگان رشد نوآموز

شما می توانید قضاها، شعراها، نقاشی‌ها و مطالب خود را به
مرکز بررسی آثار مجلات رشد به نشانی زیر فرستید:

♦ نشانی: تهران، صندوق پستی ۱۵۸۷۵-۶۵۶۷

♦ تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲

♦ شمارگان: ۱/۲۶۵/۰۰۰ نسخه

♦ چاپ: شرکت افست (سهامی عام)

کار شما را ما در سالنامه
ظاهر داریم که در روزگار
عاشقانه‌ی خردمان را به
چشم بزرگواران ما می‌بیند

کار شما را ما در سالنامه
ظاهر داریم که در روزگار
عاشقانه‌ی خردمان را به
چشم بزرگواران ما می‌بیند



خوب، مثل باران

عید نوروز و اول سال است
روز عید و نشاط اطفال است
همه آن روز رخت نو پوشند
چای و شربت به خوش‌دلی نوشند



ایچ میرزا

انتخاب: عزت‌اله الوندی

۱ شیرینی‌های ناقل/یادها/این ماه، این روزها

۲ شعر

۴ ایستگاهی پر از خالی ۶ فرش تَر ترش

۸ یادم نمی‌رود

۹ سفره‌ی کوچک

۱۰ روز مامان موش

۱۲ گنجشک مادر

۱۳ مورچه کجا می‌روی؟ ۱۴ آیا گرما حرکت می‌کند؟

۱۶ شیرینی‌های خوشمزه ۱۸ سفره‌ی قلقلکی

۲۰ لطیفه / معرّفی کتاب

۲۲ قسه ریزه ۲۳ یک توپ، چند دروازه‌بان

۲۵ کشف کنیم ۲۶ غذای رنگارنگ

۲۸ شیشه‌های به‌درد بخور

۳۰ بازی و سرگرمی ۳۱ من و جانوران

۳۲ کاغذ پاک و تمیز





یادها

مهمان‌ها همه رفتند. همسر امام هم به آشپزخانه رفت تا ظرف‌ها را بشوید. امام هم وارد آشپزخانه شدند و گفتند: «ظرف‌ها زیاد است، من هم کمک‌تان می‌کنم.»

○ علی باباجانی

این ماه، این روزها

۱ فروردین: آغاز سال ۱۳۹۵، سال نو مبارک!
۱۱ فروردین: روز میلاد حضرت زهرا(س) و تولد امام خمینی(ره) را تبریک می‌گوییم و یادمان هست که باید برای مامان‌های خوب هدیه بخریم.



۱۲ فروردین: روز جمهوری اسلامی ایران، این روز بزرگ را فراموش نمی‌کنیم.



۱۳ فروردین: روز طبیعت را گرامی می‌داریم و مراقبیم طبیعت را آلوده نکنیم.
۲۱ فروردین: روز میلاد امام پنجم، امام محمدباقر(ع) بر همگان مبارک باد!
۲۳ فروردین: شهادت امام دهم، امام هادی(ع) را تسلیت می‌گوییم.
۳۰ فروردین: روز میلاد امام نهم، امام جواد(ع) را تبریک می‌گوییم.

شیرینی‌های ناقلا

هر سال، سال نو با شیرینی‌های خوشمزه و خوردنی‌های خوب از راه می‌رسد؛ با سفره‌ها و میزهای همیشه آماده؛ با ظرف‌های پراز میوه و آجیل و شکلات. مهمان‌ها دسته‌دسته به دیدن یکدیگر می‌روند. صاحب‌خانه برای پذیرایی از آن‌ها مرتب پیش‌دستی‌ها را می‌چیند و جمع می‌کند. بچه‌ها هم با لباس‌های مرتب یک گوشه می‌نشینند و با هر تعارف بزرگ‌ترها یکی، دو تا شیرینی، چند دانه آجیل و یک میوه برمی‌دارند.

هرچند گاهی اشاره‌های مادر و پدر یادآوری می‌کند: «این چهارمین شیرینی است که امروز خورده‌ای!» اما بچه‌ها اصلاً یادشان نمی‌آید. یادتان باشد این شیرینی‌های ناقلا گاهی به دندان ما آسیب می‌رسانند و وزنمان را بالا می‌برند.

سال نو مبارک!

افسانه موسوی گرمارودی



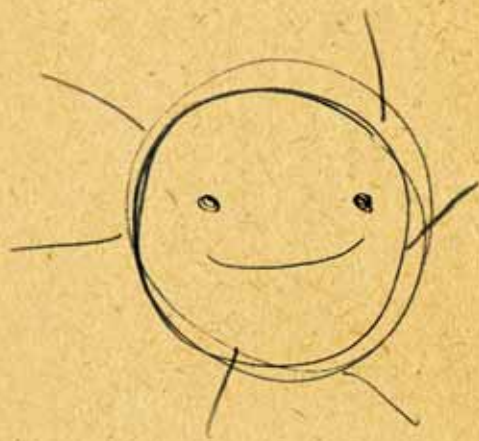
نوک خودکار

○ ناصر کشاورز

از نوک خودکارم
جوهر آمد بیرون
رنگ آن قرمز بود
مثل چی؟ مثل خون

فکر کردم خودکار
مثل ما جان دارد
شاید او هم بابا
یا که مامان دارد

من برای خودکار
غصه‌ام می‌گیرد
جوهرش می‌خشکد
بعد هم می‌میرد



○ تصویرگر: شیوا ضیایی



بچه کدو

● مهری ماهوتی

کدوی زرد حلوایی
رسیده پشت پرچین است
شده از بوته آویزان
چه چاق و گرد و شیرین است

کدو از بوته مامانش
دو ماه است آمده دنیا
نشسته تا که «دکتر باد»
بُرد بند نافش را

○ تصویرگر: شیوا ضیایی

آی قصه، قصه، قصه



ایستگاهی پراز خالی

طاهره ایبید



تصویر گر: عاطفه ملکی جو



یک ایستگاه بود پر از خالی. سه تا قطار کهنه توی ایستگاه مانده بودند؛ قطار بنفش، قرمز و سبزی. یک ماهی بود که هیچ کس به ایستگاه نیامده بود. قطار بنفش خیلی غمگین بود. همه‌اش می‌گفت: «نمی‌آید، دیگر مسافری به این ایستگاه نمی‌آید!»

قطار سبز گفت: «بالاخره یک روز، چند مسافر می‌آیند. ما هم راه می‌افتیم و به سفر می‌رویم.»
 قطار بنفش سرش را روی ریل گذاشت و گفت: «اگر نیامدند چه؟ اگر دیگر هیچ مسافری نیامد، چه؟»
 یک روز که باز حال قطار بنفش خوب نبود، قطار قرمز گفت: «بلند شوید، بلند شوید بازی کنیم! زود باشید، بوق بازی می‌کنیم.»

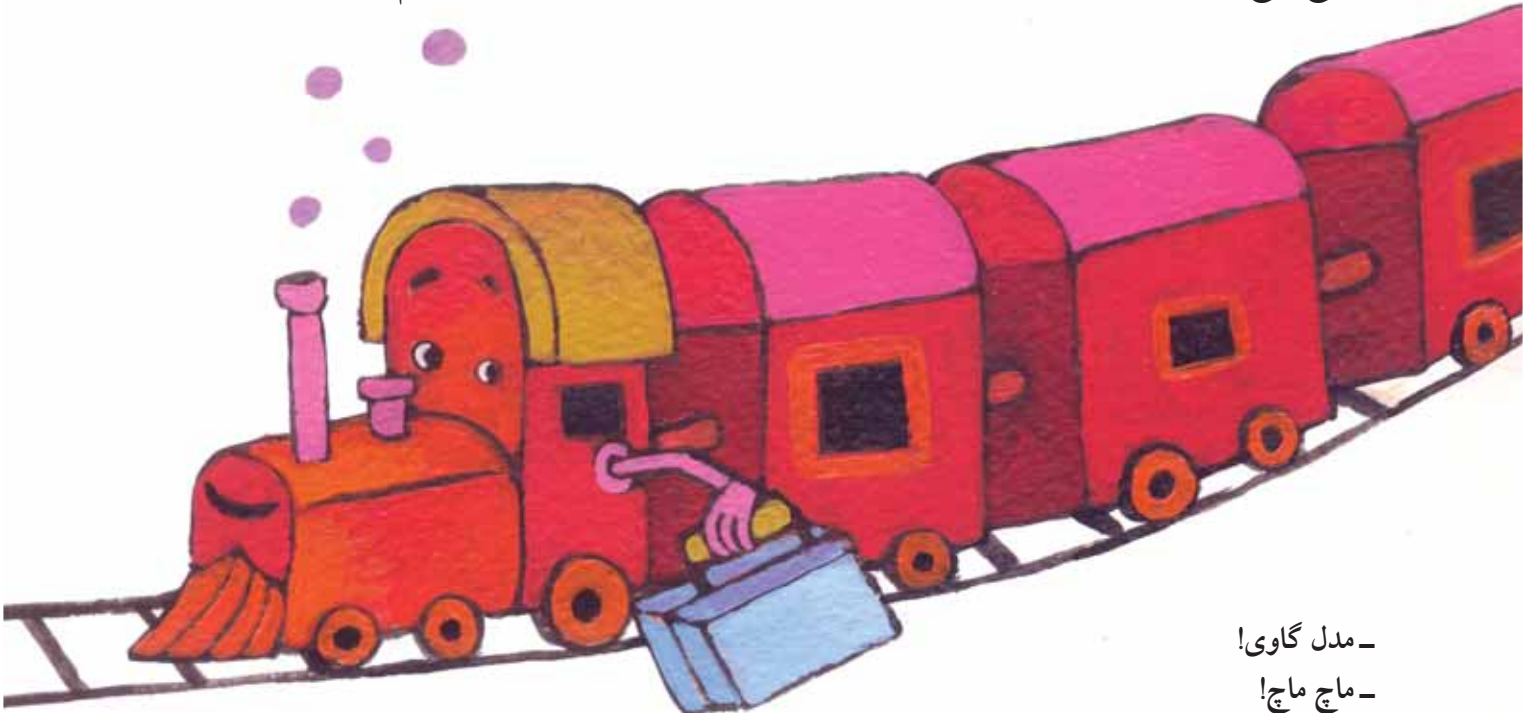
قطار بنفش گفت: «نمی‌خواهم.»
 قطار سبز گفت: «کوچ کوچ!»
 قطار قرمز گفت: «مدل خری!»
 - عرچ عرچ!

بعد هم پیچ پیچی روی ریل راه افتادند. دور ایستگاه پیچ زدند و چی چی کوکو آواز خواندند. قطار بنفش چشمش را بسته بود. قطار سبز گفت: «فایده ندارد! خیلی غمگین است.»

پیش قطار بنفش برگشتند. یکهو قطار قرمز بوق بلندی کشید: «یک فکر خوب! یک فکر خوب! خودمان می‌رویم سفر. چرا باید منتظر مسافر باشیم؟»

قطار سبز گفت: «درست است!»
 قطار قرمز گفت: «حرکت می‌کنیم! همین الان!»
 قطار بنفش گفت: «بدون مسافر؟ چه مسخره!»
 قطار قرمز گفت: «امروز خودمان مسافریم. خودمان را می‌بریم سفر.»

قطار سبز گفت: «راست می‌گوید. یک‌بار هم خودمان را ببریم سفر.»
 و بوق کشداری کشید. قطار قرمز چرخ‌هایش را غلتاند. بوقش را کشید و راه افتاد. قطار سبز هم بوق کشید و راه افتاد.



- مدل گاوی!

- ماچ ماچ!

و همه با هم خندیدند. قطار بنفش نه نگاهشان کرد نه خندید. قطار سبز گفت: «پاشو! پاشو! پیچ بازی کنیم.»
 قطار بنفش گفت: «نمی‌خواهم!»
 قطار قرمز یواشکی به قطار سبز گفت: «بازی کنیم، شاید آمد.»

قطار قرمز تلق و تولوق از ایستگاه بیرون رفت. هنوز قطار سبز بیرون نرفته بود که قطار بنفش بوق بلندی کشید: «صبر کنید! من هم می‌آیم.»
 و هر سه قطار، تلق و تولوق، هو و هو و هو راه افتادند و به سفر رفتند.

فرش ترترش

۲: **بعدش:** با چوب و برگ گیاهان برای خودشان، فرش ساختند.

۱: **اولش:** کسی فرش نداشت. همه روی خاک و سنگ می نشستند.



۳: **بعد ترترش:** از پشم گوسفندان، فرش های گرم و نرم می یافتند. آدم ها پشم را به نخ تبدیل می کردند.

۴: **بعد ترش:** آدم ها از پوست حیواناتی مثل خرس و گرگ برای خودشان فرش های نرم تری ساختند.



۵: **بعد ترترش:** بعضی از گل ها را در آب می جوشاندند، بعد با رنگ گل ها، نخ ها را رنگ می کردند. فرش های رنگی می یافتند.



۶: بعد تر تر ترش: فرش‌ها خیلی قشنگ‌تر شدند. روی فرش‌ها شکل‌های جورواجور آمد.



۸: الان تر تر تر تر ترش: فرش‌های ماشینی هم بافته می‌شوند، البته در کارخانه‌ها.



تصویر گر: لاله ضیایی

به نظر تو بعداً فرش‌ها چه شکلی می‌شوند و از چه چیزهایی ساخته می‌شوند؟ اول بنویس. بعد، شکلش را نقاشی کن و برای رشد نوآموز بفرست.

۹: بعداً تر تر تر تر ترش:

یادم نمی‌رود

مادر گفت: «درست است. من باید اول غذا بسم‌الله می‌گفتم؛ اما اگر کسی یادش برود می‌تواند وسط غذا هم بسم‌الله بگوید. بسم‌الله گفتن در وسط غذا هم خوب است.»

یک روز مردی پیش پیامبر (ص) بود و داشت غذا می‌خورد؛ اما یادش رفت بسم‌الله بگوید. وقتی آخرین لقمه را خورد یادش آمد که بسم‌الله نگفته است. به همین خاطر گفت: بسم‌الله، هم برای اول غذا و هم برای آخر غذا. پیامبر (ص) لبخندی زدند و به او گفتند کار خوبی کرده است.»

طاها و خانواده‌اش به پارک رفته بودند. پدر طاها زیراندازی را زیر سایه‌ی یکی از درختان پارک انداخت. طاها و خواهرش تا موقع ناهار بازی کردند. مادر سفره را از توی سبد در آورد و پهن کرد. برای همه غذا کشید. همه مشغول خوردن غذا شدند. پنج دقیقه بعد یک دفعه مادر خندید و گفت: «بسم‌الله الرحمن الرحیم». همه خندیدند.

طاها گفت: «مادر جان! شما همیشه به من می‌گویید که باید اول غذا بسم‌الله بگویم. حالا خودتان وسط غذا بسم‌الله می‌گویید؟»



● تصویرگر: مریم ذاکر نژاد

سفر هی کوچک

● مجید ملامحمدی

پیامبر خدا در خانه هی دخترش مهمان بود. گنجشک‌ها شادتر از هر روز جیک جیک می کردند. پیامبر (ص)، حسن (ع) و حسین (ع) را روی زانو نشاندند و آن‌ها را می بوسید. حضرت علی (ع) و حضرت زهرا (س) خسته از کار زیاد، مشغول استراحت بودند. وقت پختن نان بود؛ ولی آن‌ها خیلی خسته بودند.

پیامبر با لبخند پرسید: «کدام یک خسته ترید؟»

آن دو با مهربانی به هم نگاه کردند. حضرت علی (ع) گفت: «زهرا!»

حضرت زهرا (س) هم لبخند زد. پدر جای او نشست و به علی کمک کرد تا خمیر را برای پختن نان آماده کند.

لحظاتی بعد بوی نان برشته، گنجشک‌های خانه را هم مهمان سفرهی کوچک آن‌ها کرده بود.

● تصویرگر: فریادبندی

روز ماما موش

جعفر توزنده‌جانی

بابا موش: به‌به! عجب غذایی درست کردیم!
 بچه موش: ولی بابا! غذا یک جوری است!
 بابا موش: راست می‌گویی! چرا این طوری شده؟
 مامان موش: اشکالی ندارد، دوباره خودم غذا درست می‌کنم!
 مامان موش دوباره غذا درست کرد.
 بچه موش: بابا! چرا لباس من را که شستی کثیف‌تر شده؟
 بابا موش: ای وای! یادم رفت روی بند

بچه موش: مامان موش! من گرسنه‌ام. غذا کی آماده می‌شود؟
 مامان موش: غذا آماده است الان برایت می‌آورم.
 بابا موش: خانم! این لباس‌های من را شستی؟
 مامان موش: بله شستم. صبر کن الان برایت می‌آورم.
 بچه موش: مامان! من خوابم نمی‌برد، برایم قصه می‌گویی؟
 مامان موش: به بابا موش بگو!
 بچه موش: بابا موش خوابیده.
 مامان موش: صبر کن، الان خودم برایت قصه می‌گویم.
 بچه موش: مامان من می‌ترسم. یک وقت گربه نیاید.
 مامان موش: تو راحت بخواب من تا صبح کنارت بیدار می‌مانم و مواظبت هستم.
 بچه موش با خودش فکر کرد: «کی برای مامان موش غذا درست می‌کند؟ خودش. کی لباسش را می‌شوید؟ خودش. کی برایش قصه می‌گوید؟ هیچ‌کس. کی مواظب او است که نترسد؟ هیچ‌کس.»
 بچه موش فکر کرد باید برای او کاری بکنند.
 بابا موش گفت: «این که کاری ندارد. یک روز را روز مامان موش می‌گذاریم. او استراحت می‌کند و ما کارهای خانه را انجام می‌دهیم.»
 برای همین یک روز، روز مامان موش شد. آن روز، مامان موش هیچ کاری نکرد. همه کارها را بابا موش با کمک بچه موش انجام دادند.
 اما یک‌بار غذا سوخت؛ یک بار هم ریخت و همه‌جا را کثیف کرد. تا این‌که بالاخره درست شد.



بچه موش گفت: «بابا موش خیلی خسته بود، زود خوابش برد.»
مامان موش با صدای ضعیفی گفت: «خب پس گوش کن... یکی بود یکی نبود... یک...»
اما مامان موش هم از بس خسته بود، زود خوابید. چون آن روز دو برابر روزهای دیگر کار کرده بود. بچه موش او را بوسید و گفت: «روزت مبارک، مامان خوبم!»

گیره بزخم. بگذار بینم این لکه از کجا آمده؟!
مامان موش: اشکالی ندارد من دوباره آن را می شویم.
وقت خواب شد. بچه موش به مامان موش گفت: «برای من قصه می گویی؟»
مامان موش گفت: «امشب من خیلی خسته ام به بابا موش بگو!»



گنجشک مادر

● پروانه (لعیا) شیرازی

گنجشک، دانه دانه
نوک می زند به نانها
اما به جای خوردن
او می برد از آنها

● ● ●

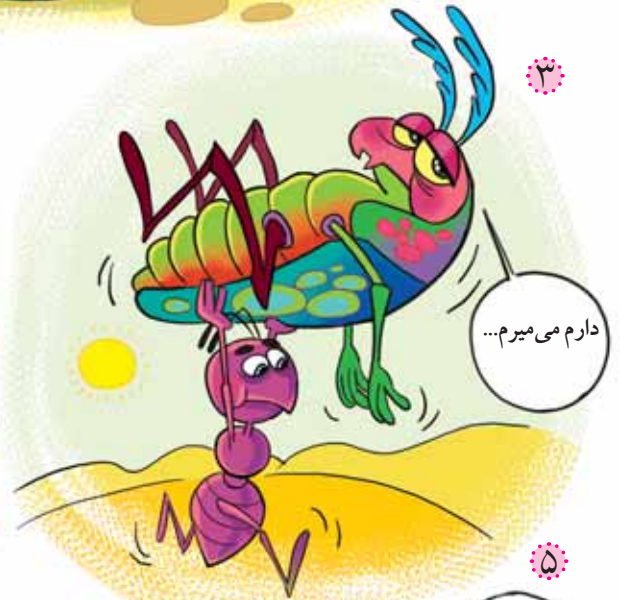
شاید که جوجه هایش
امروز توی لانه
خیلی گرسنه هستند
در انتظار دانه



● تصویرگر: سحر حق گو

مورچه کجاسی روی؟ فخته را بپیند

عزت‌اله الوندی



تصویرگر: سعید نوروزی

آیا گرما حرکت می‌کند؟

● مجید عمیق

● نور خورشید از فضا می‌گذرد و به زمین می‌رسد و ما گرمای آن را احساس می‌کنیم. این نوع حرکت گرما را «روش تابشی» می‌گویند.

گرما نقش بسیار مهمی در زندگی ما دارد. وقتی چیزی گرم می‌شود. گرمای آن به سه شکل حرکت می‌کند و منتقل می‌شود.

● وقتی یک قاشق فلزی را داخل یک لیوان آب جوش می‌گذاریم، پس از چند لحظه دسته‌ی آن هم گرم می‌شود. این نوع حرکت گرما را «روش انتقالی» می‌گویند.

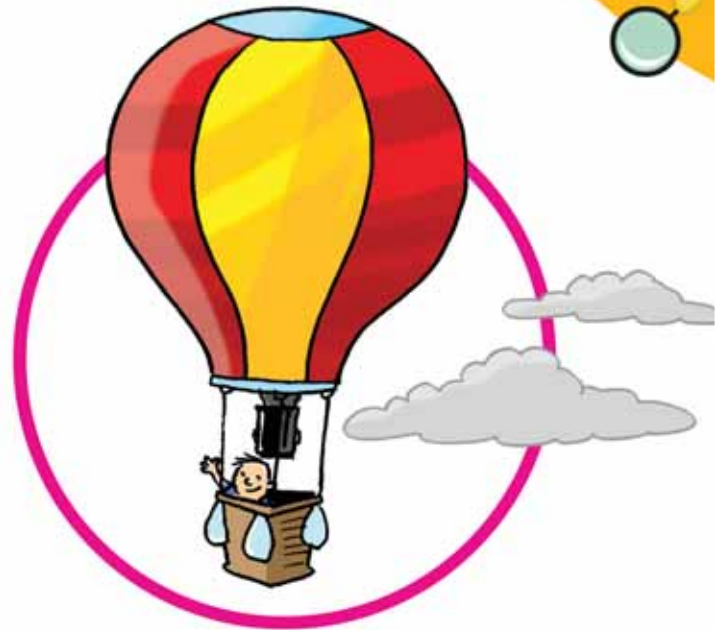


● وقتی یک ظرف آب سرد را روی اجاق گرم می‌کنیم، آب ته ظرف گرم می‌شود و بالا می‌رود. آب سرد بالای ظرف هم پایین می‌آید و کم‌کم همه‌ی آب داخل ظرف گرم می‌شود. این نوع حرکت گرما را «روش جابه‌جایی» می‌گویند.





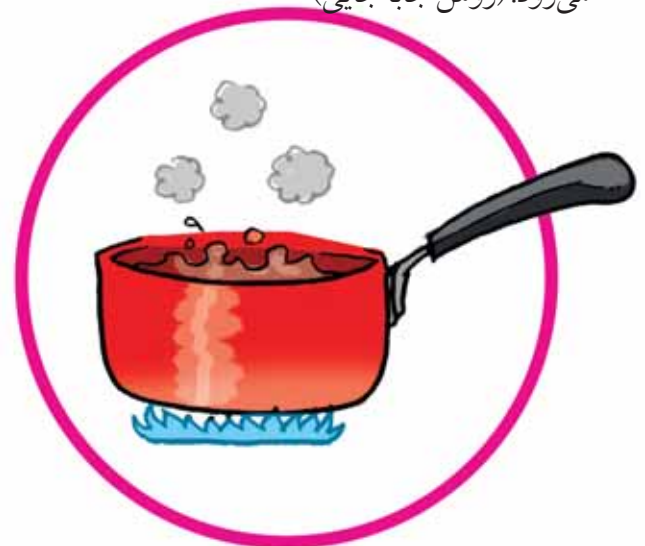
● در دماسنج‌ها، وقتی هوا گرم است، مایع داخل دماسنج بالا می‌رود و در هوای سرد پایین می‌آید. بنابراین می‌فهمیم که هوا چه مقدار گرم یا سرد شده است. (روش جابه‌جایی)



● ما می‌دانیم که هوای گرم سبک‌تر از هوای سرد است. به همین دلیل است که وقتی بالون را با هوای گرم پر می‌کنند، بالا می‌رود. (روش جابه‌جایی)

● گرمای خورشید برف‌های روی کوه‌ها را آب می‌کند و رودخانه‌ها پر آب می‌شوند. (روش تابشی)

● گرمای خورشید، آب دریاها و اقیانوس‌ها را تبخیر می‌کند و ابرها را درست می‌کند تا باران بیارد. (روش تابشی)



● بعضی چیزها گرما را از خودشان عبور نمی‌دهند؛ یا کمتر عبور می‌دهند؛ مثلاً دسته‌ی ماهی‌تابه‌های فلزی را پلاستیکی یا چوبی می‌سازند تا دست ما را کمتر بسوزاند. (روش انتقالی)



تصویرگر: سام سلاماسی

شیرینی‌های خوشمزه



شیدامیرزایی

آقای نیکو شیرینی‌پز ماهر است. ما از ایشان خواهش کرده‌ایم تا به سؤال‌هایمان پاسخ بدهد.

آقای نیکو! شما شیرینی‌پزی را خیلی دوست دارید؟

شاید فکر می‌کنید قنّادی شغل خیلی خوبی است. چون ما همیشه می‌توانیم کیک و شیرینی بخوریم؛ اما باید بدانید که این شغل، سختی‌های خودش را دارد. چون ما باید روزهای تعطیل که همه به گردش و مسافرت می‌روند، سرکار باشیم.

بچه‌ها معمولاً چه شیرینی‌ای را بیش‌تر دوست دارند؟ معمولاً شیرینی خامه‌ای را بیشتر دوست دارند.

آیا شیرینی بدون قند و شکر هم داریم؟ بله گاهی شیرینی بدون شکر یا کم شکر، مخصوص بیماران درست می‌کنیم.

چه چیز قنّادی را از همه بیشتر دوست دارید؟

این‌که دهان مردم را شیرین می‌کنم و باعث خوش‌حالی آن‌ها می‌شوم.

تا به حال برای بچه‌ها کیک جشن تکلیف پخته‌اید؟

بله. هم برای بچه‌های خودم و هم برای بقیه‌ی بچه‌ها که مثل بچه‌های خودم هستند. من کیک‌هایی به شکل‌های مختلف، مثلاً به شکل سجّاده، برایشان درست کرده‌ام. و این کار را خیلی دوست دارم.

هر روز که این همه شیرینی می‌بینید، دلتان را نمی‌زند؟

نه! راستش من بچه‌ها که بودم خیلی شیرینی دوست داشتم. الان هم همین‌طور؛ اما چون خوردن شیرینی زیاد خوب نیست و باعث بیماری می‌شود، فقط گاهی برای این‌که بینم مزه‌ی شیرینی خوب شده یا نه، کمی از آن می‌چشم.

برای تولّد فرزندان خودتان کیک چند طبقه درست می‌کنید؟ حتماً یک کیک خیلی بزرگ؟

این به تعداد مهمان‌هایمان بستگی دارد؛ مثلاً برای ۲۰ نفر تقریباً ۳ کیلو کیک می‌پزند. این کیک یک یا دو طبقه است.

شما هر روز برای بچه‌هایتان شیرینی می‌برید؟

نه! فقط بعضی وقت‌ها برایشان شیرینی می‌برم. چون نمی‌خواهم خدای نکرده سلامتی‌شان به خطر بیفتد!



در پایان دوست دارید به بچه‌ها
چه بگویید؟

دوست دارم بگویم خیلی شیرینی
نخورند و بعد از این که شیرینی خوردند،
حتماً دندان‌هایشان را بشویند.



سفره‌ی قفلکشی

هدا حدادی

همه گفتند: «باشد! دست‌های هم را گرفتند و گفتند: «یک دو، سه!» و روی دل سفره پریدند. سفره این‌بار، هم قفلکش آمد هم نفسش بند آمد و چنان موجی به تنش داد که همه‌ی سین‌ها با هم به هوا پرت شدند.

سیب گفت: «ای بابا! حالا چه کار کنیم؟»

ساعت که دل‌شوره داشت، زنگ زد و گفت: «واقعاً دیگر چیزی به سال

سفره خیلی قفلکی بود. تا سین‌ها پایشان را می‌گذاشتند روی سفره، قفلکش می‌آمد آن‌قدر پیچ می‌خورد و می‌خندید که سین‌ها بیرون می‌افتادند.

سبزه گفت: «چهار گوشه‌اش را گره بزیم به پایه‌ی صندلی‌ها تا نتواند تکان بخورد!»

همین کار را کردند. بعد یکی یکی توی سفره رفتند.

سفره هی می‌خندید و می‌گفت: «نه تو را به خدا! وای وای مردم از قفلکا!» و آن‌قدر خندید و شکمش بالا و پایین

پرید که باز هم همه چیز به هم خورد.

سگه گفت: «بیااید یکی یکی و یواش یواش، نرویم. این جور بدتر قفلکش می‌آید. بکھویی همه با هم پریم روی سفره!»



سنجد گفت: «من یک فکری دارم! اگر سفره پشت و رو بشود شاید کمتر قلقلکش بیاید.»
سین‌ها زودی دست و پای سفره را گرفتند و پشت و رویش کردند.

سفره گفت: «حالا من چه جوری تلویزیون ببینم؟»
سفره را طوری انداختند که سرش به سمت تلویزیون باشد. سفره هم دستش را زیر چانه‌اش زد و ریز ریز خندید.

سین‌ها یواش یواش با ترس و لرز، پایشان را روی سفره گذاشتند. سفره یک کم خندید: اما اصلاً قلقلکش نیامد.
فقط گفت: «وای تنم خاریدا!»

سین‌ها او را خاراندند. گفت: «وای این طرف‌تر... آهان بالاتر... آهان پایین‌تر!»

و به این ترتیب تا سر سال تحویل، سین‌ها او را خاراندند و ماساژش دادند. سفره هم آرام بود و لبخند می‌زد.

تحویل نمانده! این جوری که نمی‌شود!»
همه به سفره نگاه کردند. سفره که ریز ریز می‌خندید، گفت: «خب می‌گویید چه کار کنم؟»
سیر گفت: «ما نمی‌دانیم! خودت یک راهی پیدا کن!»

سفره گفت: «خب دور من بنشینید. دور همی سال را تحویل می‌کنیم!»
همه گفتند: «نه! نمی‌شود!»

سفره گفت: «پس من خودم را گره می‌زنم و می‌نشینم پهلوی شما تا با هم هشت سین بشویم!» و ریز ریز خندید!
همه گفتند: «بی‌مزه!»



● تصویرگر: حدیثه قربان

لطیفه

● علیرضا شفیعی فر

پدر: پسر جان! چرا تو به جای این که در کلاس از همه جلوتر باشی، همیشه عقب تر هستی؟
پسر: فرق نمی کند، پدر! معلّم ما آنقدر بلند بلند درس می دهد که، چه جلو باشم چه عقب، حرفش را می شنوم.



بیمار: آقای دکتر! من شبها اصلاً خوابم نمی برد، چه کار باید بکنم؟
دکتر: باید زیاد بگیرد که کمی تفریح و سرگرمی هم داشته باشید. مثلاً می توانید نقاشی بکشید. بیمار هم قبول کرد و از مطب خارج شد.

روز بعد بیمار با دکترش تماس گرفت و گفت: آقای دکتر! پیشنهادتان عالی بود. من دیشب تا صبح پانزده تابلوی نقاشی کشیدم.



جواب سرگرمی ها:

جواب ۲: کفشدوزک

جواب ۳: سال جدید مبارک

جواب ۴: نقشه ایران



● کتاب های خواندنی



نام کتاب: خنده چشم بسته
نویسنده: محمدحسین صلواتیان
ناشر: منادی تربیت
تلفن: ۰۲۱-۸۸۹۳۱۸۵۲



نام کتاب: خاتم باران
نویسنده: فریبرز لرستانی
ناشر: انتشارات مدرسه
تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۰۳۲۴۹



نام کتاب: آتش سوزی در جنگل
مترجم: رضا خیرآبادی
ناشر: انتشارات تسلیمی
تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۴۳۶۹۹

○ تصویرگر: مهشید رجایی

مادر: پسر! وقتی که زمین خوردی،
شلوار تازه‌ات پایت بود؟
پسر: بله، مادر!
مادر: پس شلوارت پاره شده.
چرا آن را پاره کردی؟
پسر: برای این که وقت
نکردم قبل از زمین
خوردن، آن را درآورم!

مادر: مگر به تو نگفته بودم که چیزی را به
زور از برادر کوچکت نگیری؟
برادر بزرگ: بله، مادر! ولی مجبور بودم.
مادر: چرا؟
برادر بزرگ: برای این که انگشتم را گاز
گرفته بود و پس نمی‌داد.

مردی به مطب یک پزشک
مراجعه کرد و متوجه شد هزینه‌ی اولین
بار مراجعه ده هزار تومان و مراجعه‌ی بعدی پنج
هزار تومان است. مرد با خودش فکر کرد که پنج
گفت: «سلام آقای دکتر من دوباره خدمت رسیدم.»
دکتر هم او را معاینه کرد و گفت: «همه چیز همان‌طوری
که باید پیش می‌رود. شما هم همان داروهای قبلی
را ادامه بدهید.»



همسایه ریزه

کلی ژوبرت

خانم مورچه هر روز بی حوصله مشغول کار می‌شد. از دست موش همسایه که صبح به صبح به او می‌گفت: «سلام همسایه ریزه!»
 خانم مورچه زیر لب جواب می‌داد: «سلام همسایه‌ی گنده!» و با ناراحتی فکر می‌کرد: «آخ! من چه قدر کوچکم!»
 یک روز یک شته آمد کنار خانه‌اش زندگی کند. صبح روز بعد به خانم مورچه گفت: «سلام همسایه‌ی گنده!»
 خانم مورچه خندید. با خوش حالی خواست بگوید: «سلام همسایه ریزه!» ولی زود فکری کرد و فقط گفت: «سلام همسایه!»
 کمی بعد که موش به او گفت: «سلام همسایه ریزه!» خانم مورچه باز هم خندید و فقط گفت: «سلام همسایه!» و شاد و سر حال مشغول کار شد.



تصویر گر: سولماز جوشقانی

باران

● یگانه مرادی لاکه

یک... دو... سه... باران که شروع شد، خورشید
رفت پشت ابرها. کلاغها پریدند لای شاخه‌ها.
بچه گربه‌ها دویدند زیر ماشین‌ها. مارمولک‌ها رفتند
توی سوراخ دیوارها.
... هشت... نه... ده. ابر فریاد کشید: «دیدمت خورشید،
سُک سُک! حالا همه بیایید بیرون. نوبت خورشید
است که چشم بگذارد.»

* نقاشی این داستان را می‌توانی خودت روی یک برگ کاغذ بکشی، برای ما
بفرستی و جایزه بگیری.

یک توپ، چند دروازه بان

● سپیده حامدی

این کار را به او بدهند. اگر نفر وسط موفق شد توپ را از دروازه بانی عبور دهد، جایش را با او عوض می کند. برنده ی بازی کسی است که کمترین گل را دریافت کرده یا بیشترین گل را زده باشد.

وسط حیاط مدرسه یک دایره ی بزرگ بکشید. یکی از بچه ها با یک توپ در مرکز دایره قرار بگیرد و بقیه ی بچه ها مثل دروازه بان دور تا دور دایره بایستند. با شروع بازی نفر وسط دایره سعی می کند با شوت زدن به توپ آن را از دایره بیرون بیندازد. دروازه بانها نباید اجازه ی



کشف کنیم

● علیرضا متولی

یک روز دانشمندی به اسم نیوتن توی حیاط خانه‌اش زیر درخت سیب نشسته بود.

ناگهان یک سیب توی سرش خورد و گفت: «آخ!»
نیوتن در حالی که سرش را می‌مالید، سیب را برداشت و برای تنبیه می‌خواست آن را بخورد؛ اما یک سؤال از خودش پرسید: «چرا این سیب پایین افتاد؟ چرا هر چیزی را رها می‌کنیم پایین می‌افتد؟»
آنقدر این سؤال را از خودش پرسید و آزمایش‌های مختلف انجام داد تا این‌که به یک نتیجه رسید: «زمین جاذبه یا کشش دارد.»
وقتی کشف خودش را اعلام کرد، دانشمندان دیگر هم آزمایش کردند و فهمیدند نیوتن راست می‌گوید. آن‌ها از این کشف به کشف‌های بزرگ‌تری رسیدند.

بعضی از سؤال‌ها باعث می‌شوند چیزهای تازه‌ای کشف کنیم و کشف‌های تازه، باعث می‌شوند زندگی بهتری داشته باشیم.

* پدر و مادر، مربی مهربان! با سپاس از شما، لطفاً بچه‌ها را به ارسال پرسش‌هایشان تشویق فرمایید.

تصویر برگرفته از کتابخانه ملی

غذای رنگارنگ

● محمد کرام‌الدینی

لوبیا، نخود، عدس، ماش و باقلا هم از دانه‌های گیاهی هستند. در این مواد پروتئین‌های زیادی وجود دارد.

۲- سبزیجات

کلم، هویج، لوبیا سبز، سیب‌زمینی و اسفناج از انواع سبزیجات هستند. سبزیجات برای سلامت بدن ما مفیدند. سعی کنید در غذا حتماً از سبزیجات استفاده کنید.

هر وعده‌ی غذایی ما ممکن است از چند نوع مواد مختلف تشکیل شده باشد. بدن ما به همه‌ی انواع مواد غذایی نیاز دارد. مواد غذایی را می‌توان به این صورت تقسیم‌بندی کرد:

۱- دانه‌ها

خوردنی‌هایی مانند نان، برنج، ماکارونی و بیسکویت از دانه‌های گیاهی (گندم، جو و ذرت) به دست می‌آیند. این دانه‌ها انرژی زیادی به بدن ما می‌رسانند.





۳- میوه‌ها

سیب، گلابی، پرتقال، انگور، هلو، هندوانه و خربزه از میوه‌ها هستند. میوه‌ها به سلامت شما کمک می‌کنند و خوشمزه‌اند. ما باید هر روز میوه بخوریم.

۴- لبنیات

به شیر و موادی که از شیر تهیه می‌شوند، لبنیات می‌گویند. ماست، پنیر، بستنی و کشک از شیر به دست می‌آیند. لبنیات، کلسیم فراوان دارند و برای دندان‌ها، رشد و استخوان‌بندی ما لازم‌اند.

۵- گوشت‌ها و تخم‌مرغ

غذاهایی مانند گوشت قرمز و گوشت سفید (مرغ، ماهی) سرشار از پروتئین‌اند و ماهیچه‌های ما را تقویت می‌کنند.

۶- چربی‌ها

بعضی از انواع چربی‌ها، مثل چربی‌های موجود در گوشت و لبنیات برای سلامت ما زیان‌آورند؛ اما بعضی دیگر مانند چربی مغزهایی مثل گردو، پسته، تخمه و فندق چربی‌های مفیدی هستند.

آیا در این هفته از هر شش نوع ماده‌ی غذایی بالا خورده‌ای؟ در کدام روزها یک یا چند نوع از مواد غذایی بالا در غذای شما وجود نداشته است؟ برای جبران آن چه پیشنهادی دارید؟

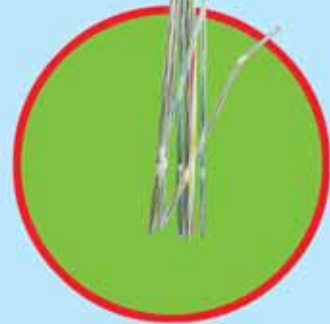
هر روز مواد گوناگون غذایی را در جدول زیر بنویس.

شام	ناهار	صبحانه	
			شنبه
			یکشنبه
			دوشنبه
			سه‌شنبه
			چهارشنبه
			پنج‌شنبه
			جمعه

شیشه‌های به‌درد بخور

شیشه‌های نوشیدنی و نی را جمع آوری کنید.
وسایل مورد نیاز: شیشه‌های نوشیدنی، نی، چسب
مایع، قیچی، پارچه‌های رنگی، مقوای رنگی برش خورده
به شکل دایره، ماژیک و...

طراح: فاطمه رادپور
اجرا: حنا حبیبی



جزئیات آن را کامل کنید.
برای کامل کردن موضوع، از نی و دایره‌ها استفاده کنید. دریا را با موضوع قایق کامل کنید. دو دایره برش دهید. هر کدام را دولا کنید تا به نیم‌دایره تبدیل شوند. نی را از وسط هر کدام رد کنید؛ یکی را افقی و دیگری را عمودی بگذارید تا به شکل یک قایق در بیاید. آن‌ها را با چسب محکم کنید.

شیشه نوشیدنی و نی را خوب بشوید و خشک کنید. برای ارتباط بین شیشه و نی موضوعی پیدا کنید (مثل قایق و دریا، پرنده و درخت، شکل حیوانات و شکل انسان). پارچه را هماهنگ با موضوع انتخاب کنید، روی شیشه را چسب مایع بزنید. نوار پارچه‌ای را به دور شیشه پیچید. انتهای آن را چسب بزنید و با انگشت بر روی شیشه نگه دارید تا خشک و ثابت شود.



بازی و سرگرمی

۱ قسمت های نقطه دار را رنگ کنید.

طرح و اجرا: سام سلماسی



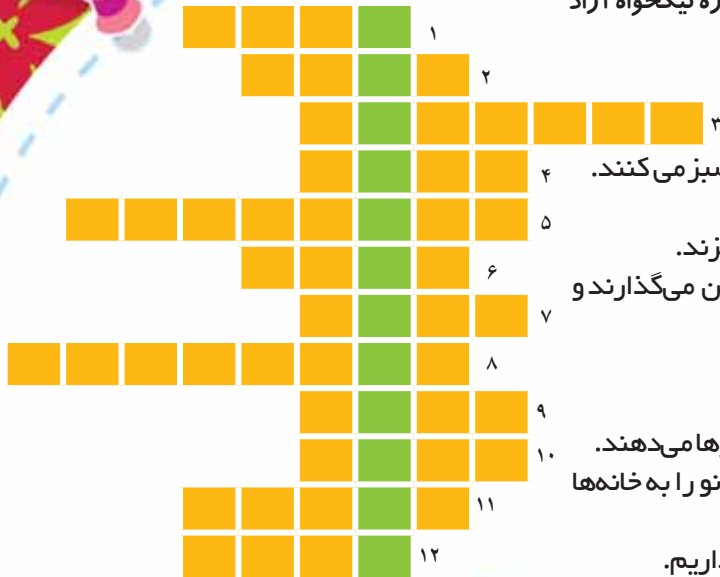
چیستان

سعيدده موسوی زاده

پروانه نیست خال داره
پرنده نیست بال داره
کفّاش بی مغازه
سرخ و سیاه و نازه

جدول

بهاره نیکخواه آزاد



۱. برای سفره‌ی هفت‌سین سبز می‌کنند.
 ۲. توی تنگ بلور است.
 ۳. پلویی که در شب سال نو می‌پزند.
 ۴. میوه‌ای که در سفره‌ی هفت‌سین می‌گذارند و هسته‌ی محکمی دارد.
 ۵. به دید و بازدید عید می‌گویند.
 ۶. خودمان را در آن می‌بینیم.
 ۷. در عید نوروز بزرگترها به کوچکترها می‌دهند.
 ۸. پیرمردی که در قصه‌هاست و سال نو را به خانه‌ها می‌آورد.
 ۹. گلی که در سفره‌ی هفت‌سین می‌گذاریم.
 ۱۰. کتاب آسمانی مسلمان‌ها.
 ۱۱. سومین ماه فصل بهار.
 ۱۲. بعضی‌ها سبزه را روی آن سبز می‌کنند.
- * اگر جدول را به دقت حل کنی، رمز جدول را در خانه‌های رنگی پیدا خواهی کرد.

چیستان

سعيدده موسوی زاده

یه گربه توی آسیا نشسته
پُر زوره، اما پنجه‌هاشو بسته



چرا شتر کوهان دارد؟

● بهار رضایی

کوهان برای ما شترها، مثل ظرف غذای شما انسان‌ها است. ما یک عالمه آب و غذا می‌خوریم و به صورت چربی در کوهانمان ذخیره می‌کنیم. وقتی در بیابان بی‌آب و علف حرکت می‌کنیم، هر وقت گرسنه یا تشنه می‌شویم، از چربی‌های کوهانمان استفاده می‌کنیم. این‌طوری می‌توانیم تا پانزده روز بدون آب و غذا زنده بمانیم. من یک کوهان دارم؛ ولی بعضی شترها دو کوهان دارند. ما وقتی تشنه می‌شویم ۵۷ لیتر آب را در ده دقیقه می‌خوریم. می‌دانی یعنی چه قدر؟ شاید اگر کوهان نداشتیم، مجبور بودیم هر روز مثل شما سفره پهن کنیم و صبحانه و ناهار و شام بخوریم.



با شماره‌ی ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۸۲ می‌توانی با ما تماس بگیری. یادت باشد نام و نام خانوادگی و شهر خود را بگویی.

۵ رضا می‌خواهد از گل‌های باغچه یکی را که شبیه ندارد پیدا کند. کدام گل را باید در گلدان بگذارد؟



● طرح و اجرا: سام سلماسی

پیام‌های رسیده

● **اسلامشهر:** دبستان دخترانه مکتب‌الاحرار ● **اصفهان:** حامد صدیقی / محمدسپهر محمدی / امیرعلی موسوی / دانش‌آموزان دبستان پسرانه غیردولتی ماه بنی‌هاشم / ماهان اسدی / محمدآمین خسروی / امیرمحمد کاظمی / امیرحسین صابری / امیرمهری حاجیانی ● **اهواز:** فاطمه عبودی‌زاده ● **بانه:** سارینا ابراهیمی / شیلان امین‌زاده / هلنا تونچی / ژینا جهانی / هانا حسین‌زاده / روژین حمزه / دیانا حنیفی / آریسا خدرزاده / عسل خلیلی / سونیا رحمانی / شوکا رحیمی / بیتا رستمی / ساریه سعیدپور / بهاره سعیدی / پریا شهنواری / صبا صالح‌زاده / دینا صالحی / سهیلا صالحی / هدیه عزیزی / نسترن علیپور / هلن فاطمی / فاطمه قادری / اسراء کانی ابراهیمی / کمند کریمپور / آرینا کریمی / آیدا محمدی / فرزانه مرادپور / نگین معروفی / دل‌آرا مینایی / بفرین نصراللهی ● **بوانات (فارس):** / محمدرضا بارونی ● **بهشهر:** / ابوالفضل رضایی ● **تبریز:** / محمدباقر وطن‌پرست ● **تهران:** / پدارام سلیمان‌نژاد / دانش‌آموزان دبستان دخترانه مرضیه / کسری آریان‌زاده / مارال حسنعلی‌زاده / امیرحسین قرقانی / بهنود شهام / سارینا آبانوری / علیرضا دوشیاری بیجاری ● **دز شهر (ایلام):** / هلیا میرزایی / خمینی شهر / ستایش کوچکی / غزل صارمی ● **رشت:** / حنانه مجاوری ● **زنجان:** / دانش‌آموزان دبستان فرهنگ ● **ساری:** / دینا پنجه‌قشلاقی ● **سمیرم (اصفهان):** / فرزاد نادری ● **سندج:** / فاطمه بایندر ● **شهرضا (اصفهان):** / دینا باقرپور ● **قائم‌شهر:** / متینا قاسم‌پور آلاشتی ● **قزوین:** / کسری قنبری یکتا ● **قم:** / علی غریبی ● **کاشمر:** / صبا نساثیان ● **کرج:** / فرهاد طاشی ● **گلپایگان:** / دبستان دخترانه معلم ● **مبارکه (اصفهان):** / دانش‌آموزان دبستان دخترانه استاد شهریار ● **مشهد:** / دانش‌آموزان دبستان دخترانه شهدای راه‌آهن / دانش‌آموزان دبستان دخترانه مهشید مصلی‌نژاد / نیلوفر هاشمی‌پور / عرشیا بخشایش / آرمین براتی ● **ملایر:** / زینب یاری ● **نجف‌آباد (اصفهان):** / مصطفی حاجی‌صادقیان / فاطمه یزدانی فرد ● **نوشهر:** / ایلیا حیدرآبادی

من و خانواده ام کاغذ پاک و تمپیز

سمیه بهرامی

گفتم: «می دانم فراموش کردید. این چند وقت خیلی سرتان شلوغ بوده.»

پدر با تعجب به من نگاه کرد؛ چون قبلاً همیشه ناراحت می شدم و قهر می کردم. قبل از این که چیزی پرسد، برایش تعریف کردم که امروز آقای معلم وقتی دید از نیامدن شما خیلی ناراحت شده ام، با من در مورد بخشش صحبت کرد. او به من گفت: «بخشش باعث می شود احساسات بد از ما دور شوند. درست مثل کاغذ خط خطی و مجاله ای که دوباره آن را صاف و تمیزش می کنیم!

گاهی بد نیست خودمان را جای پدر و مادرها بگذاریم، چون این کار باعث می شود دلیل خیلی از رفتارهایشان را درک کنیم.»

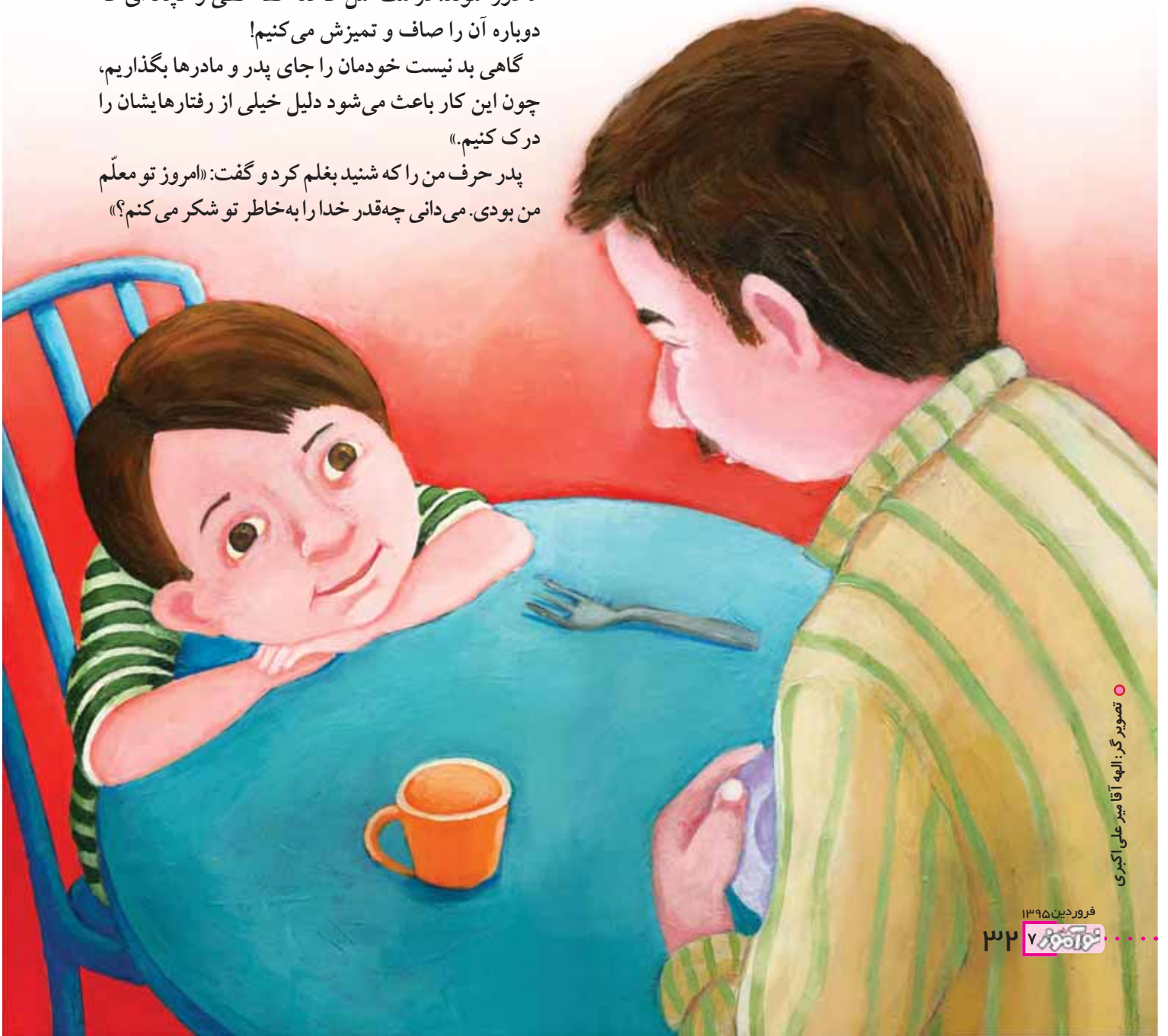
پدر حرف من را که شنید بغلم کرد و گفت: «امروز تو معلم من بودی. می دانی چه قدر خدا را به خاطر تو شکر می کنم؟»

خیلی آرام و ساکت نشسته بودم و به پدرم نگاه می کردم. پدر شامش را خورده بود و داشت ظرف ها را جمع می کرد.

من را که دید، گفت: «چیزی شده؟!»

گفتم: «بله! شما فراموش کردید به مدرسه ای من بیایید و نمایشمان را ببینید.»

پدرم گفت: «وای! حق با تو است. به کلی فراموش کردم، ببخشید حتماً خیلی ناراحت شدی؟!»



- ❖ سینه مرغ آب‌پز شده یک عدد
- ❖ نان تست یک بسته
- ❖ سس سفید دو قاشق غذاخوری
- ❖ ماست چهار قاشق غذاخوری
- ❖ گوجه دو عدد
- ❖ کاهو چند برگ
- ❖ خیارشور سه عدد
- ❖ نمک و فلفل به میزان لازم

کیک ساندویچ

● زهرا اسلامی

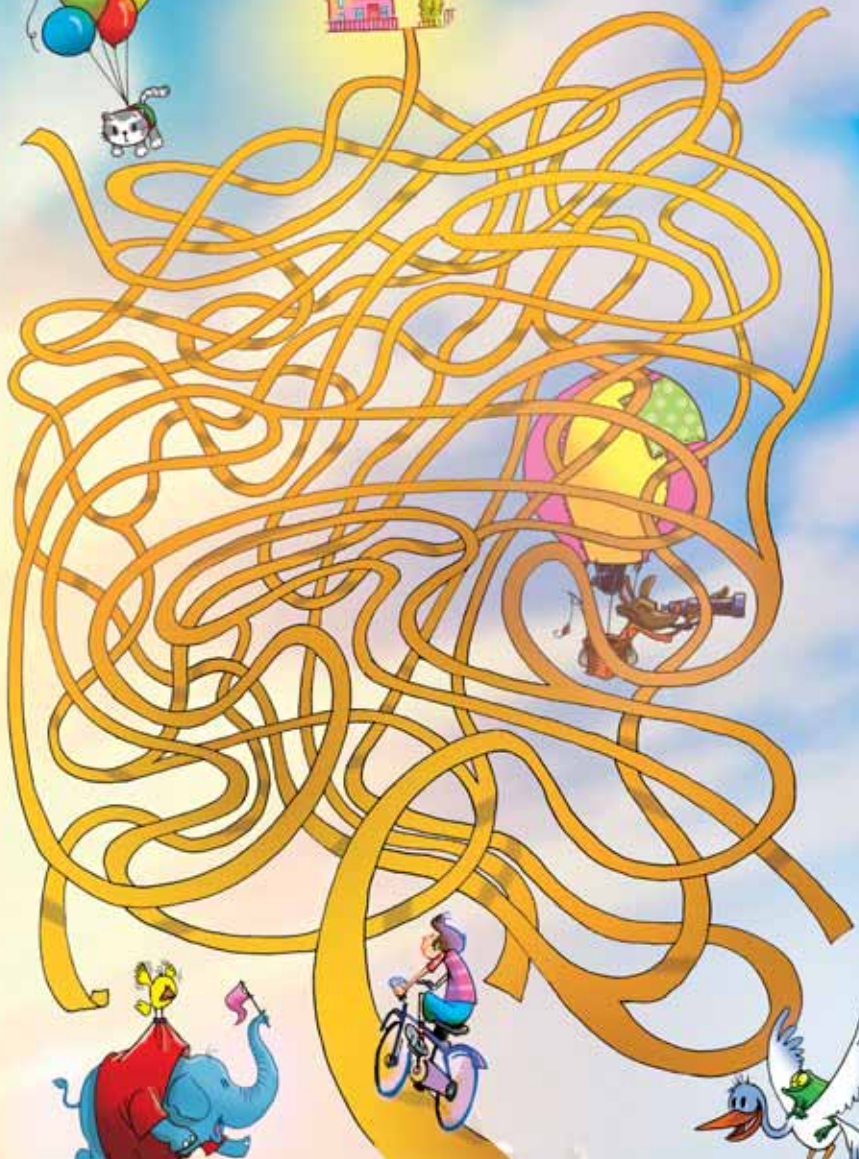
مرغ، کاهو، گوجه و خیارشور را روی نان بچینید و روی آن را دوباره نان تست بگذارید. این لایه‌ها را ۳ تا ۴ بار تکرار کنید. حالا روی همه‌ی نان‌ها مخلوط سس و ماست بمالید تا مثل خامه‌ی روی کیک شود. حالا تزیین کنید.

سینه‌ی مرغ را آب‌پز و ریش‌ریش کنید. سس سفید و ماست را مخلوط کنید و به آن نمک و فلفل اضافه کنید. خیارشور و گوجه را ورقه ورقه کنید. کناره‌های نان تست را جدا کنید. بعد کف ظرف یک ردیف نان تست بگذارید. کمی از مخلوط سس و ماست روی آن بمالید.

نوش جان

با کمک بزرگ‌ترها





دوچرخه‌سوار را به خانه‌اش برسان!